

دولتی و ماتی را دریابید در تقویت و جانب داری و مراعات خود داری
 بخواهم فرمود ، زراعت تشویق و برواق تجارت امر فرمود ، چه امر و
 چه حکم؟ اگر بدقت ملاحظه شود از وزراء خواهش و التماس فرمودند ،
 دروضع فرمایشات این پادشاه ترفیعخواه دل انسان کباب میشود ، و
 رقت فوقالعاده دست میدهد ، اگر چنانچه این فرمایشات موقع اجرا
 گذاشته ندهد بود ، حالا لذت نمره آن را مات می‌جشید ، کتاب و صحیف
 سخن آن خطابه هایون آراسته ، و باباس قافیه و سجع پیراسته ، تاریخ
 موزون و مقفا شده ، شأن و رتبه فرمایشات شاهانه هزار درجه بالاتر از
 خطابه میکادو امپراطور ژاپون شمرده میشود .

امسوس وزرای خود فرض که حیدتاً شایسته و سزاست در جرگ
 خائن دولت و مات بشمار آیند ، اهمیت باین فرامین ملوکانه نداده ، کان
 لم یکن انگاشته ، بسکه مانع شدند که موقع اجرای وضع شود ، انست که ما
 هم محضرو بی ربط و بی ترتیب شاره بدان خطابه نموده که شاه چنان
 گفته بود .

ما چه قدر مات بد سخت و نا اصف بشمار خواهیم رفت اگرشکر
 حق این بطق شاهانه را ادا نه نمایم از پادشاه همدرد محزون و متشکر باید
 بود که مانع اصلاحات نشود ، و حال آنکه آن شاهنشاه میفرماید ، درتوسیع
 هرگونه اسباب ترقی پذیرفت کارها حاضر و با سها شریک و همراهم ، و
 هرگونه جانب داری و تقویت حاضر و وجود داری ستونه نمود .

ای اصف مردم ، وزرای شاه عم یک طبعه در رعیت ابراست
 هستند . پس آنچه غفلت رفته است شایسته است . دراین هنگام که زمان مسعدت
 داد ، و خدود چنان پادشاه رؤف و مهران بسا مرحمت فرمود ، چه
 کردید ، یکی از آنها را نشان بدهید .

که و و بال مات بیعلم کردن وزرا و عبا و رباب خود و اقتدر

است ، که صاحبان کرور شده و دارای هزار کر و فر ، صاحب عمارات عالیه که بر از مباحی گرانهای فرنگستان است گردیده اند . در ازای این نعمت چه خدمت بولی نعمت خود کردند ؟ جز اینکه در بین مال و دول و در تاریخ عالم اینخواری و بیقصداری را بنام نامی این چنین پادشاه حجاجه ترقی خواه عادل ثبت و ضبط خواهند نمود !

و در ضمن ، نام خودشان را ببدل عطا و سخا شهرت میدهند ، هزاران حق ملت را ضایع میبایند ، و ثروت آنان را بطور نامشروع صاحب میشرید ، همهٔ ایها و بال گردن شهاست ، اینکه هزار یک از نهایی خود را بشیادت و غیر مستحقان می بخشید تا نام شما بسخاوت علم گردد ، بهرهٔ فضیلت شما نخواهد شد (ویک لا تزی ولا تصدقی) .

آیا از وزیر بحال ملت سخاوت مستحسن است یا دوایت ؟ آیا عدالت و امانت و حزم و احقاق حق و رأی صایب و نیکوکاری و عاقبت اندیشی و دور بینی و حفظ حقوق و ناموس ملت که امروز درعوالم تمدن خود نمائی مینماید ثمرهٔ سخاوت و زراست ؟

آخر سخاوت و زرا که از خلفای خود درمسالك اسلامیه مانده ، جز آنکه نصف اعراب را سائل بکف نمود ، چه ثمر دیگر بخشید ؟ آیا نتیجهٔ درایت (بسارک) آن شد که تمام ملت آلمان را آگاه ساخت تا همگی سر بازی اختیار نمودند ، که هنگام هجوم دشمن وطن را دفاع نمایند ؟ تا حران معتبر و صاحبان ثروت با سرمازی نخریه و مباحات کردند ؟ اعراب را برامکه و امثال آن شاعر و تنیل نمود ، و بدیهه گو کرد .

لیکن در تواریخ اسم بسارک باقی ، و نام برامکه و امثال آن فانی گردید ، بسارک را تمام اهالی دنیا پس از مرگ هم می شناسد ، و آنان را در عصر خودشان نیز جز چند نفر اعراب طماع گدا ، مدح سخاوت و کارگذاری ایشان پرداختند ، دیگری نمیشناخت

امروزه يك ربع ايران طلاب و درویش و فقیر اند، که از هرگونه کسب و کار و پیشه دست کشیده، چشم بدست مردم دوخته اند. چرا نباید وزراء ما تدبیر نموده و روشی اختیار نمایند که آحاد ملت را بهم مربوط نموده همه را در حفظ وطن مشترک سازند؛ تا عموم ملت در حفظ شریعت ضرا شمشیر بر میان به بندند؟

چرا سادات ذوی الاحترام صحیح المزاج قوی البینه با ملت همراهی نموده، در محافظه دین جد، بدوش تفنگ نگیرند؟ چرا از ایشان تویچی اختیار نه نمایند، مگر جد ایشان هزاران مخالفین را برای حفظ شریعت ضرا از پای در نیارود؟ مگر برای حقه ناموس ملت و وطن مقدس نتره بدست مبارک نگرفت؟ و اولاد خود را بمقابل شمشیرهای بران نمیفرستاد؟ و حال آنکه جد ایشان میفرمود: انا سید الاولین والآخرین، و انا سید العرب والعجم.

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام نوردیدگان خود را در هر غزوه بمقابل اعدای دین نمیفرستاد؟ رئیس القوم خادمهم، رئیس را لازم است که در حفظ جان و مال مرؤسین و زبردستان خودداری نکند. نه اینکه دارای اسم بی مسمی باشد.

در تنظیم و ترتیب یکجمله ملت، وزیر صاحب رأی و صاحب تدبیر لازم است، که بفهمد و بداند چگونه باید ملت را در حفظ وطن همراهی و هدایت کرد.

افسوس! که وزراء ماصلاح خود را در آن می بینند، که اهالی را تابل و گدا نمایند، و سخاوت خود را بخرج آنها دهند! آن هم بی موقع و به غیر مستحق. هیچ مسلم بحقیقت خمس و مال امام منکر نتواند شد، آیا مستحق خمس کیست؟ و بکه باید برسد؟ هزاران سادات هفتاد ساله

باشش و هفت نفر اولاد در گوشه های هر شهر ایران اقتساده و روی سؤال ندارند ، و با کمال غیرت و پریشانی شب را پروژ می آورند ، کسی اعتنا با آنها نمیکنند ، ولی سادات گردن کلفت بذله گوی و مزاح مسخره که بر کار و کسب توانا و قادر اند ، با شهادی همه جا میروند ، و از هیچ چیز مضایقه ندارند ، آنچه پیش آید خوش آید گویانند ، و جنایاتی را مرتکب میگردند که انسان خجالت میکشد آنان را آرسول گویند . در نزد هر کس و ناکس عامل صد گونه فسق و فجور شده ، و هزار سخن که بشان و مقام ایشان شایسته نیست گفته و می شنوند بجهت پنج تومان .

بخدا اگر این سلسله مرئی و صاحب داشته باشند ، که مفت خواران را از رذالت و بیماری منع نماید ، هم زندگانی خود ایشان بهتر و شریف تر میشود ، و هم خدمت بهیئت اجتماعیه بلکه خدمت به پیغمبر خدا شده است ، که فرزندان آن رسول اکرم از ذل سؤال فارغ میگرددند و ایام زندگانی را با عزت و شرف پایان میبرند ، ولی چه فایده از نکبت وزراء در ایران نه کارخانجات لازم است ، و نه سرباز ، و نه مهندس ، و نه معمار ؛ باید از بیکاری و آوارگی نصف مات سائل بکف و درویش و تریاکی شده در کنج قهوه خانه ها ، و گوشه مساجد ، و گلختهای حمام ، شب را پروژ آرند ، و از صدقه این بیکاری هر روز صدها صریضه قربان حضور مبارکت کردم ، بحضور وزارت مآب تقدیم شود ، بلی آن چنان مداخلها را این چنین مخارج لازم است ، که دهنده و گیرنده هر دو مسئول و مورد غضب خداوندی گردند .

خلاصه نه لآمت وزیر بحال مات خساره ، و نه سخاوت امیر بحال

عموم منفعت رساند ، و برقاء حال جمهور بیفزاید ،

(سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل)

(علاجی بکن کن دلم خوف نیاید)

وزیر و معاون و یاور صادق پادشاه باید باشند ، نام دولت را بلند کنند و عزت مات را بدست آرند ، و با آن افتخار و مباحثات فرمایند ،
(زنده جاوید کیست ؟ هر که نکو نام زیست)

(کر عقبش ذکر خیر زنده کند نام را)

(قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت)

(نوشیروان نمرود که نام نکو گذاشت)

اگرچه سخاوت از اولین مرتبه اوصاف حسنه و در نزد خداوند اعتبارش بیش و اجرش بسیار است ، لکن باید دانست چگونه و از کجا باید دست آورد ، و بچطور بخشش نمود ؟

این را هم باید دانست که کار وزرا از عدل و داد بالا گیرد ، يك ساعت عدل از شصت سال عبادت و مایهونها سخاوت برای آنها نیکو تر است ، چه با عدل سلطنت برقرار ماند ، رعیت را ثروت بیفزاید ، عموم مردم از دولت و برکت عدل منتدر و سستی شوند ، چه مسلم است .
(درآمد مردم را بخشیده دارد)

ولی بسا شده که اهل ثروت سخاوت پیشه کرده فقیر شده ، و از برای گیرنده هم چیزی بجا نمانده است (اعدوا هو اقرب للتوی) .

هزار افسوس که در ایران يك نفر از بزرگان منتدر دیده نمیشود ، که دنیا و مافیها را پشت بازده طالب نام نیک گردد ، و نام نامیش در صفحه روزگار از روی عقل و صحت باقی ماند ، یعنی چنان عمل و کار خیری برای ابتای وطن باقی گذاشته باشد که بدان واسطه هماره نامش نیکو میبرده شود ،

(ای طالب خلود و بقاء و دوام عمر)

(باقی بذکر خیر بود نام آدمی)

(هیچ است حکم و سلطنت و ملک و مال و جاه)

(چون طاقت فناست مر انجم آدمی)

(چندانکه فکر کردم و اندیشه راه برد)

(نام نکوست حاصل فرجام آدمی)

اگر بماد قائل نیستیم ، اقلأً خوب بود از مرگ می هراسیدیم .
و بخاطر می آوردیم که مرگ را یقیناً در پیش داریم .
اگر قائلی ابراد نماید که برای العین می بینیم که وقت موعود شیر معلوم
است ، میگویم اگر راستست بعد از لحظه یا پست سال مرگ ما را فرا
خواهد گرفت . پس چرا باوجود این آنا فائنا در تدارك وزر و وبال و جمع
ذخایر و جلب لعن و ظن مات برای خود هستیم ، و طالب آن نمیشیم که
پس از بدرود کردن دنیای فانی باولاد ما اقلأً احترام نمایند و بگویند :
« خدا بیسارزد پدر او را که در راه مات و وطن بسی زحمت
کشیده ، باقیات صالحات از خیرات و مبرات عمومی در آسایش و ترقی
ابتای وطن به یادگار گذاشته ، قواعد مستحسنة بنا نهاده ، که فواید آن
بعموم هیئت اجتماعیه طاید است . »

در تواریخ مسطوراست که دانشمندی را در حضور پادشاهی دل
آگاه بسیار ستودند ، بحدی که پادشاه طالب تقای آن گردیده احضارش
فرمود ، عالم فیض زیارت پادشاه را در یافته ، در مقام دعا و ثنا گفت :—
« هزار سال عمر پادشاه را بقا باد . » پادشاه ازین محال گوئی عالم
مکدر شده ، فرمود ترا بسی توسیف و تعریف شنیده بودم ، ولی در
اول ملاقات سخن محال رانیدی ، که دور از روش اهل علم و معرفت
است ، عالم جواب داد :—

ای پادشاه دعای من در حق تونه برای عمر طیبی بود ، چه
هر قدر انسان جاهل و نادان باشد ، میداند که هزار سال زیست ایشاء بشر
محال است ، ولی دعای من در بقاء نام نیک پادشاه است که با عدل و داد
از او آثار حسنه جبهه فائده چهور مات بروز و ظهور نماید ، که تا هزاران

سال آن آثار باقی ، و عموم مردم نام نیک پادشاه داد خواه را بوجود آن آثار حسنه ذکر و یاد نمایند .

پادشاه اذین جواب خیلی خرم و مسرور گشته ، با عواطف خسروانه و عطایای ملوکانه آن را بنواخت سرباند و سراقراز فرمود .
داد و پیداد از خیالاتی که در دل این وزیرای پادشاه پرست مرکوز است . که ملت ایران را مانند جوجه مرغی میدانند که از پستان مادر شیر نخورده ، و نخواهد خورد . این است که عامه وطن خواهان اذین صاحبان القاب و اسامی بی مسمی بلکه غیر مستحق لقب و منصب از دولت خود نا امید شده اند .

خداوند بحق خاصان و نیکان درگاه خودش اسباب سعادت و نیک بختی برای این پادشاه رؤف بی باور فراهم آورده ، خودش یآوری او را فرماید ، و آرزوهای متدین هایون اقدسش را از الطاف خفیه خود بر وفق مرام و آرزوی حضرتش موفق فرماید ، که عمده آرزوی خسروانی و اهم مقاصد شاهنشاهی آبادی مملکت ، و راحق رعیت ، و حفظ شریعت است .

الغرض منتظر بجهت خود غرضان و امیدوار به همراهی دشمنان خانگی نباید شد ، آنها را گویا خدا آفریده که در شرق دخل کنند ، و در ضرب خرج نمایند ، و الاکاری دیگر از ایشان بجز خسران نیاید ، امید برخی وطن پرستان فقط باطاف خداوندی و عنایت شاهنشاهی است .

(ای شهنشاه بلند اختر خدا را همی)

(تا بهوسم همچو گردون خاك ایوان شا)

درحالتیکه مشغول ترتیب اوراق و تنظیم نمره های سرانجام کار ابراهیم بیگ و نتیجه تعصب او بودم ، یکی از دوستان صادق و محبان موافق از در داخل گشته ، حالت مرا دیده و دانست که بچه کار مشغولم ،

بدون تأمل گفت :-

باز این اوراق پریشان ، و تخریبات سرگردان ، که در روی میز
ریخته و پاشیده چه چیز است ؟ و دیگر خیالات چیست ؟ گفتم :-

چیزیکه عیان است چه حاجت به بیان ، گفت :-

برادر جان تعجب از ادراك تو دارم که هر قدر سن و سالت بالا
می رود احق تر میشوی . بجای اینکه در پاداش چندین زحمات شاقه که در
راه دولت و ملت بر خود هموار کرده ، از استراحت و آسایش دست
کشیده بتو رحمت خوانند ، و تخریبات ترا تمجید نمایند . بگوش خود شنیدم
که جمعی لعنت خوانند ، و سخنان ترا از جمله مزخرفات و لا طایلات
جلوه میدهند ، مگر ترا شغل و کسب و کار نیست ؟ ازین مشقت بیجا مرامت
چیست ؟ گفتم :-

کاسبم و بی شغل و کار نیستم ، گفت :-

پس خود را در سر این مطالب بی فائده که شمر هیچ ثمری نیست
معتاد کردن چرا ؟ آیا این کار خردمندان با تمیز است ؟

(گرچه مرغوب تر زخوش گوئی)

(هست خواموش سالم از آفات)

(سببی در حصول نعمت نیست)

(نعمتی بهتر از سلامت نیست)

و این فقرات بیمنی را نوشتن ثمرش دشمن از برای خود و اولاد
خویش تراشیدنست ، زیرا رشوه خواری ، رعیت تازی ، تعارف گیری ،
پیشکش طایبی ، و مداخل جوی ، مخوی بزرگان ابراست .

(با شیر اندرون شده با خان پدر رود)

بقول مدیر پرورش ، ایها اخلاف همان جانورانند که قدر آب شور
را ندانسته ، دریا دریا منافع ملک را بدون دیدن زور و گرفتن زور از

دست دادند .

اخلاف همان جنابانند ، که با يك هياهو و تشر هرات را تسليم کرده و بخنای حق حاکمیت ما را از افغانستان ببقای وزارت قبول کردند .
 اخلاف آنانند ، که يك اردوی معظم را تسليم سه هزار ترکمان خوشنی کردند .

اخلاف آنانند ، که به سی هزار تومان رشوه ، امتیاز سی کرو رتیباً کو را دادند ، و کردند آنچه را که از حرصه انسان بیرون است .
 اگر شرح داده شود .

(مثنوی هفتاد من کاغذ شود)

مرحوم میرزا تقی خاٹ امیر نظام خواست وساطت و رشوه خواری را از دستگاه دولت موقوف بدارد ، دیدی چگونه سزایش را داده در حمام کاشانش غسل توبه از زندگانی دادند . تو وزرا را دعوت میکنی باقیام در امریکه مانند میرزا تقی خان از زندگانی محرومشان نمایی .
 یقین بدان در ایران امروز آنانکه دست اندر کارند ، يك نفر نمی شناسم که درین افکار با شما شریک باشد .

اگر احیاناً وزیربیم اقدام باینگونه کارها نماید ، فوراً جیبی در علیه او اجتماع نموده ، و خطبایای شرعی و عرفی با خط و مهر همان شخص وطن پرست جعل نموده ، سر بیگناهی را آویزه گوش سایر خیرخواهان خواهند نمود ، تا دیگران حق خود و مقام خویش را بشناسند .

جز این قدر برای افتخار ایران و ایرانیان در سر هر صفحه از یادشاهان کیان و پیشدادیان سخن رانده ملت و دولت را برفتار و کردار ایشان دعوت میکنی ؟ چه معنی دارد که ملت ایران را منع مینمائی که مثل ملت یونان بر استخوان هزار ساله آباء خود بالیدن تسکین قاب حاصل نمایند .

و میسرانی که گذشتگان گذشته و آیندگان نیامده ، دم از حاضر باید
 رد ، گذشت آنکه عجم طغنه بر عالم میزد ، و حرب تفاخر بر عجم میکرد .
 روز امروز ، زمان ایزماست .

(گیرم پدر تو بود فاضل * از علم پدر ترا چه حاصل)

چو فضله ایست که میزاید از غذای لطیف

باصل و اسل تفاخر بود و بی هنری

در اینکه اصول مدنیت از فیلسوفان یونان و حکمداران ایران در
 جهان و جهایان منتشر گشته هیچ محل گفت و شنود نیست ، ولی چه
 مدنیت ، در کدام عصر و زمان ؟ در مقابل کدامین ابناء جنس ؟ در آن
 زمان که هند و چین و افریقا و اروپا در وادیهای وحشت مانند حیوانات
 زیست کردند ، علم از جهل ، عدل از ظلم ، نیک از بد ، تاخ از شیرین ،
 خوب از زشت ، تشخیص داده نمی شد ، همه در نظرها یک سان بود .

اکنون ما راست که بر مدنیت آن حیوانات لایعلم نظر کرده رشک
 بریم ، نه اینکه از مدنیت بیست عصر پیشین ابا خود دم زنیم .

اگر ما را اوصاف و عقل و خرد بودی در مقابل سطوت و قدرت
 دولت انگلیس نباید از پادشاهان کیان بیاد آریم ، در پاش عدالت ژاپون
 از عدل نوشیروان سخن راج ، در مقابل مملکت داری امریکا از کیخسرو
 دم زنیم ، اینها را که نام بردیم وحشی ترین مردم روی زمین بودند ، و
 گمنام ترین جنس دویا ، خصوص دولت ژاپون که نه اسم داشت و نه رسم ،
 در هیچ تاریخ اسم او مذکور نیست . حتی در جام جم که درین عصر
 آخرین ترتیب شده نامی از دولت ژاپون نیاورده . و اکنون از دول
 معظمه دنیا بشمار است ، و از اشراف دول محسوبست - این دول گمنام را
 صاحب شهرت و عظمت وزراء و امراء دربار نکرده اند ، بلکه در عموم
 مال روی زمین طالب نفع شخصی جیبی بوده ، آنها هم بلاشبهه خود وای

و مخرب دولت و ملت ، و دائماً در پی آندوختن ثروت و بر انداختن ملت
بوده اند ، مانند وزرای ایران .

این دول ~~که~~ حال ترتیب یافته و صاحب قدرت و شوکت گشته ،
اساس اینها را نه صدر اعظم و نه امرای اکرم گذارده ، بلکه از دوشق
بیرون نبوده ، که این مالی بسعادت ابدی و نیک بختی سرمدی رسیده ، و
ظلم را بعدل و ظلمت را بتور مبدل کرده اند .

یکی اینکه ملت تاب تحمل ظلم و جور نیآورده ، و طاقت ایشان
طاق گشته ، دست از جانب شسته براهبائی عزلا و حکما یکباره بر دولت
شوریده ، و طوق ذات را از گردن بر داشته ، و عبودیت را مبدل بر
حریت ساخته ، مثل ملت فرانسه و اسپانیا و غیره .

دوم اینکه پادشاهان خوش عقیده و نیک طینت در میان ایشان پیدا
شده که من جانب الله شجره عدل و انصاف در سرشت او بارور بوده ،
دامن همت بر کمر زده ، با عنزم واسخ درخت کهن سال وحشت و بار باری
را از پیخ و بن کنده ، خودسران را که دیوان بادیه گمراهی ، و غولان
پیشه جهالت بودند سر بریده ، و در زمین وحشت تخم مدنیت کاشته ، با
ابر عدل و احسان آبیاری نموده ، مانند پطرکبیر و میکادو و سلطان
محمود و غیره .

فقط درین دو صورت مذکوره اصلاح دولت و ملت شده ، شجره
مدنیت بار ور گردیده است و بس .

و اکنون ملاحظه باید نمود که بدستگیری کدام سعی و کوشش
میتوان دست دراز دستانرا از حقوق دولت در ایران کوتاه نمود .

طریق اول یعنی شورش رعایا بر شخص ساطنت اگرچه اقرب
بمقصود است ، ولی از راه شاه پرستی ، بنده عین خطا و خطای عین
می بندارم ، هر آنکس که در این افکار و خیال باشد پسندش نمی نمایم ،

امروز برای ایران هیچ تملک مانده شورش داخله مضر نیست که دعوت
کننده هموم بایستات و آفات برای ملت و دوات است ، زیرا دشمنان سه
جانب ما خصوص عثمانی چشم انتظار باین وسیله دومتی . منتظر فرصت
میشوند ، پولها خرج کرده در کین بسته اند ، گوششان باواز و باکال
حرص و آز مترصد چنین صداست .

دوستی و محبت وطن مقتضی آنست که کیف ماشاء حصن حصین و
سد رزین بروی شورش داخلی بسته ، نگذاریم آوازی از کسی بر خلاف
شخص پادشاه برآید ، و مانع پیش رفت افکار دشمن خانه بر انداز گردد ،
زیاده ازین شرح و بسط لازم نیست . معنی این را هر سلفیه جاهل ، و طفل
ناکامل میدانند ، که اگر ملت ایران خود را ازین بلای مبرم محفوظ
دارد ، بمقتضای زمان و بحکم طبیعت جغرافیة عالم حاضر ، مملکت را نه هیچ
وجه اندیشه باقی نیست . این نکته را هم باید دانست که مخالفت ملت با
وزرا و رجال دولت غیر از مخالفت با شخص پادشاه است ، ملت باید
بمهدست پادشاه ، وزرا را مسئول قرار داده پادشاه خود محدود میشود .
اصلاح هرج و مرج حالبه و چاره بنماگران خارجی و داخلی بسته
بخیالات عالیة پادشاه قدر قدرت قوی شوکت و صاحب تخت و تاج ، و شناختن
ملت حقوق خود راست ، باید هر قسم ممکن است شاه را فهاید که روا
ندیده و راضی نبوده باشد مظالمه بنماگران پشام نامی هایونش در اوراق
تواریخ ثبت و ضبط شود ، چو در نوك قلم و سر زمان خودی و بیگانه دو
لفظ جاری قبح و حسن ، و نیک و بد ایران و پادشاه ایران ، و الا از
ظلام و بنماگران که دوره دوران خود را گذرانیده ، در جای و متر خود
قرار دارند ، نه از ایشان نامی باقی و نه نشانی و یادگاری خواهد ماند .

چنانچه تا حال از وزراء و امراء و حکام ایران دو کتب تاریخ
هیچ نام نمانده حز این که امین الملک ، و امین ساطیان ، و فلان الدوله ، و

بهان السلطنه، و فلان و فلان، بهان خیانت بملك و ملت خود نمود، اگر بعد از صد سال هم ذکر آنها آید بگویند اعتماد السلطنه و یا فلان دوله دنائت را بملك و ملت کرد.

بدیهی است که از بس لقب و فور یافت، اسم اصلی خاندین از میان رفته، لهذا شخصاً کسی شناخته نمیشود، ازین رو یکی از فرنگیان میگوید: در ایران لقب بدنام است نه شخص، چه شخص با اسم شناخته میشود، ولی اسمی رجال ایران در طاعت لقب قرار گرفته یکدفعه گم شده است.

اگر لقب نبود و اسم مشهور بودی مورخین مینوشتند که رحیم خان پسر کریم خان یا میرزا علی اصغر خان پسر ابراهیم آبدار چنین و چنان کرد، و آثار لعنت و رحمت در اسم او باقی میماند، نه در لقب، حالا تاجار میگویند که امین السلطان خیانت کرد و بر فرض محال يك امین السلطان بیاید که خیانت هم نکند از نحوست لقب بد نام تاریخ است. از ابتدا الی یومنا هذا هیچ حکمداری مثل پادشاهان ایران در سق و طایا و وزراء صاحب حکم و مقتدر نبوده، که منزل و نصب و حیات و عیات ایشان بسته باشاره بروی سلطان باشد.

مثلاً در خارجه اگر وزیری خیانتش ثابت، و تقصیرش واضح شود، باز چند روزی طول کشد که پس از استنطاق مضروب و یا معزول شود، چه اول باید تحقیق خیانت او بشود و در ثانی باید بجای او يك نفر صاحب علم و معرفت و عدل و انصاف پیدا نمود تا بجایش مقرر شود، ولی در ایران ده نفر را میتوان منزل کرد و بجای آنان همان آن بهتری را گذاشت، چرا که عقل کتاب و پیش خدمتهای ایران از وزراء کمتر نمیباشد، و آنها هم از همین ها مقرر شده اند:

بلا شك در این عهد عمده اسباب ملك داری و ملت پروری و توسیع حدود و فتوحات آسان، منوط بر حسن قواعد و قوانین سالم

است ، نه بکثرت اسباب قتل و غارت و سطوت و صلاحیت . امروز قانون و حکم اقدس هابون مثل مرگ و قضای میرم بهر وضع و شریف ، غریب و بومی ، اعلی و ادنی بگری و یکسان جاری است ، حتی پشاهزادگان عظام ، و بروی این عیب بزرگ متملقین بیک مصرع سرپوش میگذارند .
(هر عیب که سلطان به پسندد هتراست)

و حال آنکه نزد هر قوم و در لغت هر ملت عیب ، عیب است ؛ حسن عین ، زیرا که آفرینندهٔ انس و جان عیب را عیب خوانده و به پسندیده ، خواه از سلطان و خواه از گدا سرزند ، و همچنین سلطان را سلطان آفرین رأی سلیم و عقل قویم و درایت عمیم بخشیده که در روی زمین ظل رأفت و رحمت خود را بسط دهد ، البته بمقتضای فطرت علوی عیب را منفور دارد ، تا مانع عیوب عموم گردد ، لذا اشتباه عمده را از سر عموم جا کران دربار فلك مدار بیرون کردن که مقصود از ارتقای ایشان بمدارج عالیه از شئون و منصب و لقب نه بجهت توسیع مداخل و مدد معاش آنهاست بلکه بجهت کاردانی و قابلیت و درستکاری آنان است .

نه اینکه بجای آن اعتماد ولی نعمت خود را سبب افتخار و سرافرازی دانند ، مأموریت خود را وسیلهٔ مداخل دانسته ، چشم از حقوق ولینعمت خویش به پوشند ، نه از کم امتناع کنند نه از زیاد ؛ فرصت را غنیمت دانسته نه از خلاق شرم نمایند ، نه از خالق هراس ؛ خود را حمالة الحطب ساخته با فعال تا شایست و کردار تا درست خود ببالند ، بر حال فقرا و ضعفاء رحمت نیاورند .

اگر ایشان را در رأی تا صایب خود آزاد گذارند ، بجز عیب از آنان دیده نخواهد شد ، چنانچه تا حال کار ایران از سوء نیت و یا زمت تدبیر ایشان مختل و پریشان مانده ، بسی خیانت کاران را متمسک

خود بخرج داده، بسا خدمات را با پال کار کرده و کارگذاری بنظر در آورده، بسیار اوامر و توامی شاهنشاهی زمین مانده، بسی دردها از دولت و مات پیدرمان مانده، و از هیچ دولت احکام بقدر دولت ایران در باب آسایش و رفاه حال ملت صادر نمیشود، و هیچیک هم بقدر ایران از مجری ساقط نمی ماند، و مانع میشوند از رسیدن دست متظلمات و بچارگان بدامن عدالت شاهنشاهی، نه آه مظلومان بگوش مبارک اعلیحضرت هابونی میرسد، و نه آن اعلیحضرت از حال ستمدیدگان واقف میگردد، دولت و مات وقتی از یکدیگر کامیاب توانند شد که اصول (کانتیسیون) در میان واسطه باشد، و حکم پادشاه بمجلس صادر گردد، و الا این قافله تا بخر لنگ است.

صرفه وزرای نا انصاف در اینست که دولت را در اینحالت بدارند، و هرگاه از اصلاح سخن بیدان آید بگویند:—
قربان — علما مانع میشوند، و اگر از مکتب گفتگو شود بگویند:—

« این مکاتب سبب شورش میشود » — و یا عرض نمایند:—
 « بهتر اینست که کم کم اطفال را برای تحصیل بخارج فرستیم، ما را اسباب مهیا نیست » .
 من هرگز گمان نمیبرم که وزراء در این باب سهو نمایند، بلکه دانسته و قهیبده این اعمال را روا دارند، که اطفال نوآموز را در آداب ملیت و از تعصب قومیت محروم، و از اوامر و توامی شریعت خافل سازند .
 این مسلم است که کودک ده ساله که هنوز زبان ملی را نیاموخته، و از آداب اجدادی خود بیخبر (نخواندست از دفتر دین الف) شرف قومی نخوانده صرف و نحر زبان ندیده، و فارسی نیاموخته، اسلام را از کفر تمیز و تشخیص دادن نمیتواند، وقتی بفرنگستان برود آداب و خوبی و

زبان و عادات و شریعت فرنگان کالتقش فی الحجر در صفحه خواطر او که مرآت خالی از هر نقش و کدراست نقش می بندد ، و بعد از مراجعت بوطن چه انتظار خیر و یکی از آن میتوان داشت ، غیر از اینکه استهزأ بشریعت و خوی و خورد و خواب و کسوت و آداب پدر و مادر و هموطنان خود کند ، و سلوک و رفتار قوم و ملت خود را در نظر منفور و نا بسند دارد ، جز دو تیرگی در میان قوم انداختن ، و به لامذهبی و بیدینی خود افتخار نمودن ، از وجود ایشان چه نمر بروز خواهد نمود ، معلوم است اینگونه اشخاص هیچ خدمتی بدولت و ملت نتواند نمود ، و از مصارف و خسارتیکه جبهه او کشیده شده الا ندامت حاصلی بدست نخواهد آمد ؛ چنانکه نمونه آنان در هر شهر موجود ، و محل شبهه و انکار برای احدی باقی نیست .

بالغ بر سی سالست که همه ساله جمعی از اولاد وطن را بخارج فرستاده اند ، به بینم چه تحصیل کرده ؟ و چه آندوخته اند ؟ و از وجود شان چه خیر بملک و دولت و ملت رسیده ؟ چند نفر مانند ناصرالملک و مشیرالملک و ممتازالسلطنه و مجدالسلطنه فرزند ارجند علاءالسلطنه که ایشان هم از ایران با سرمایه دانش فرنگستان سفر نمودند پیدا کردید که اگر بگذارند علم خودشان را پس از تجربه بکار برند و امور را تحت قانون بیاورند ممکن باشد از وجود ایشان خدمتی بملک و ملت بشود آید ، دیگر اگر کسی را نشان دارید از وزراء زادگان و امراء زادگان و تجار و پیشه گان که تحصیل کرده و میکنند ، و وجود شان قابل خدمت بملت و دولت است نشان دهید .

در عوض اینقدر محارج و مصارف که الحال پیش از دویت نفر در فرنگستان و روسیه و ممالک عثمانیه مشغول تحصیلاند ، و روی هم رفته هر نفری ششصد و هشتصد تومان خرج دارند ، که سالانه بالغ بر سه کروار

تومان میشود. ازین سه کرور پنج شش باب مکتب معتبر در خود طهران و محلات خوش آب و هوای ایران بنا نهاده که نخست اسباب جبهیت هیئت اجتماعیه باشد و در هر يك از آن مكاتب چهار صد نفر اقلأ بتوانند مشغول تحصیل شوند و اینقدر تقدینه نیز در داخله بماند، هم اطفال با اعتقادات صحیحه و آداب ملی و اجدادی خود تحصیل علم فرنگی را کرده، بذهب و مشوار خود خلک نرسانند و تعصب ملی را ضایع نکنند البته اولی و السب است.

ازین وجه ممکن است هم مکتب بسازند، هم کتاب ترتیب داده معلم از خارج بیآورند، چنانچه در امور دیگر از فرنگ آدم کرابه کرده درین باب هم معلم از اروپا بیایند.

جای شبهه نیست، وزراری ما مبنی بر يك فرض مخصوصیکه در خاطر خود شمر کرده بودند، دانست و فهمیده باینکارها اقدام و باین مضرتهای ناحق مبتلا گشته، سر موتی از تحصیل ایشانم مات فائده حاصل نکرده و بدوات و مملکت فائده نرسانیده اند.

اگر این تعلیمات سی ساله بجهت علم جنگ بود، بچه سبب تاکنون (پول کنك) در نیامده؟ و اگر درآمده (پول کنك) خارجه چه لزوم دارد بگذارند؟

اگر درس ریاضی خوانده اند، چرا يك نفر نیست که از عهدۀ محاسبات گمرک و رسومات طالبه برآید؟

اگر علم حقوق آموخته اند، چرا در محکمه عدلیه ایران مولاندی بزبان فرنگ قضاوت نماید؟ و حال آنکه حکم را از روی قانون خودشان میداد.

اگر مهندس شده اند بچه سبب باسبستن سد اهواز وغیره فلان مبلغ گزاف داده از خارجه مهندس دعوت میشود؟

بیجان حاجی خان قسم ، که برای هیچ يك ازینها نیست و نبوده و نخواهد بود ، بجز اینکه دولت را اغوا کرده و کارها را در این حال بی نظمی نگاه داشته معنی دیگر ندارد .

بدبختی ما بیچارگان و بدین ، که تا حال تمام اختیار در دست عربی دانان ، حتی جهنم و هشت مانهم بسته برای مبارک شان بود ، و پیرکس میخواستند میدادند حالا فرنگی دانان هم مطاع ما واقع شده ، و حال آنکه جز دانستن زبان فرنگی هنری ندارند که با چشم حقارت اینگونه زبان استهزا بجهالت ما بکشایند ، از هر دو فرقه سؤال باید کرد ، آقایان عمل این علوم شما کجاست ؟ تا بحال عوم را چه نمر بخشیده ؟ در تحصیل فرنگستان برای اهالی ایران چه فائده شده و خواهد شد ؟

شنیده اید آنان که با بعالم تمدن نهاده اول از اولاد وطن بخارجیه فرستادند ، مثل ژاپون و غیره ، ولی نه اطفال ده ساله را بلکه جوانان با استعداد را ، آنها پس از تکمیل علوم داخله از عقاید و صرف و نحو زبان ملی خود در بیست و پنج سالگی جنبه تکمیل علوم و فنون بخارجیه میفرستند ، درین سن و سال نه از عقیده ملی بر میگردد و نه آداب فرنگ در ایشان اثر می بخشد ،

کودک ده ساله که قوه ادراک نیک و بد ، و میزّه کفر و اسلام را ندارد پس از آنکه در کتب خارجه به بطلالات دین و مذهب خود دلایل و ثبوت دید ، چون بر محاکمه مقتدر نیست در لوح سینه اش نقش می بندد ، که بدستیاری نبشه هیچ فرهادی کردن آن میسر نشود ، و آداب و اطوار خورد و خوراک و گفتار و رفتار ملت خود در نظر آن مستهجن آمده استهزاء و تمسخر مینماید .

نخستین خدمتی که بوطن خویش نمایند ، افکندن نفاق بیابان خانواده خودشان خواهد بود ، دراطاق جداگانه منزل خواهد نمود ، و اختلاط با

ابوین را مکروه خواهد شمرد، و از صحبت ایشان نفرت خواهد کرد، این از مسلماتست که از طفولیت عوض آب کاغذ استعمال نموده، و این عمل طبیعت ثانوی برای او گشته، ترک آب برای او محال خواهد شد، و از آداب اسلامیت دور و مهجور خواهد گردید، چنین شخص بچه رو از محبت وطن دم خواهد زد؟ در کسبیکه حب وطن نباشد چگونه خدمت بدولت و وطن خواهد نمود؟ ملت دوستی و پادشاه پرستی را بچه عقیده تواند جلوه داد؟

محقق است همینکه یکی از ارکان طاری شد دیگر ملت چه بدولت نچه، سلطنت چه، همه را بآب جهل و بیفیرتی بشوید، چنانچه ازین بیفیرتان هر روز می بینیم که پس از برگشتن از تحصیل اول بهر کس بتوانند تشخیص و تفرعن میفروشند، دست کش را بدست چپ تمام، و بدست راست نصفه کشیده تعابلی میگیرند، دیدار ملت را مکروه میشمارند، آنانکه در مأموریت هستند ناچار کلاه ایرانی بسر گذارند، هرگاه بیگ کاسب و تاجر در راه و یا در باغ راست آیند، میبخوانند کلاه از سر برداشته در جیب گذارند، که مبسدا ایرانی بر او سلام دهد، و در پیش مادام به شأن او بر خورد، اگر درست ملاحظه شود، روی مصنوعی، نگاه مصنوعی، تکلم با شیوه فرنگ مصنوعی، سیبل های آلمانی بالا رفته، چند موی در زیر لب گذارده، مانند اهل فرنگ و تا توانسته خود را مجسمه فرنگی درست کرده، تمام تقلید اعمال ظاهریه آنهاست.

(ای دو صد لعنت باین تقلید باد)

و حال آنکه از علوم و آداب فرنگ جز تحصیل زبان چیز دیگر در او دیده نمی شود، ابدآ خیال هیچکس متوجه علوم و فنون فرنگیان نیست.

از علم ایشان آنچه بوطن یادگار آورده اند شارلاتانی را جمع کرده

پرتر دستهای خود افزوده می آورند .

چون فرنگی مآب است نه فرنگی ، نیم ساعت در اطاق بزیارت خود مشغول ، و چندین بار بآئینه نگاه کرده تا بزرگش تمام شود ، بار دیگر نگاه نموده و خود را پسندیده و میگوید :-

« خورشید بحال عاشقی که دلبرش من استم » خیال میکنند که با مر بالا تأییدن سیل ، و یا چند موی زیر زنج گذاردن و ایستاده شناسیدن و مقعد را با کاغذ پاک کردن ، آدم آلمان و یا فرانسوی شده جمیع افتخارات آنها را حاصل میتواند نمود ، غافل از اینکه اولین محسنات علم در هر قوم و مات مهربانی با مات خود ، و خدمت بعالم انسانیت است ، نه اینکه با دانستن چند کلمه فرانسوی و اکتساب رذائل صفات آنها چشم بحقارت بهم جنسان خود نظر نماید ، بچاره باید بداند که شرف در دانستن زبان اروپائی نیست ، ورنه جاشوهای پوشهر که به غالب زبانهای خارجه متکلم اند بر آنها شرف دارند ، افتخار در دانستن علوم و فنون ایشانست ، آلمان شدن تنها به سیل بالا تأییدن نمیشود ، آلمانها این افتخارات را بتوب سازی و تیر اندازی حاصل کرده و از فتح پاریس شرف اندوخته اند ، و فرانسوی بودن در علوم صناعت و دیپلماتی و غیرت مایه و قومیه ایشانست ، که در یک روز پنج مایار فرنگ پول شمرده دشمن را از خاک خود بیرون نمود ، نه چند موی در چانه گذاشتن . اگرچه در این سخنان قدری تند رفتیم ، و بدیهی است که در مذاق بعض فرنگی مآبان این سخنان همچو شهید (طعم بحفظال دهد) - ولی با کمال عجز و فروتنی عرض میکنم که فرض شخصی با احدی ندارم ، خصوصاً با هموطنان محترم خود جز نصیحت منظوری نیست ، و عزت واقعی ایشان را طالبم .

(از خدا خواهیم توفیق عمل)

ولو ایشان را تحصیل زبان حاصل شده ولی ما را تجربه دیرینه در

کدر است ، قول عموم دانایان است و نیز نزد عقلائی هر مات در محضر سلاطین و در اجرای وظیفه مأموریت ، کسیکه دین و آئینه و ملیت و مأموریت خود و منافع دولت و مات خویش را منظور دارد ، و در تعصب مذهب خود محکم باشد (که باتسریبوط) مینامند ، هر آینه هزار مرتبه عزیز تر و محبوب تر است ، از کسیکه این مراتب را مرعی ندارد و لاابالی زندگی کند .

در تاریخ عموم مال ثبت و ضبط است ، که عثمان پاشا سردار لشکر عثمانی جد و جهد و کوشش در قاعه داری (پلونا) کرد ، و هشتاد هزار قشون روس را دور قلعه کشت و زخم دار نمود ، پس از آن که اسیر دشمن گردید ، آوردندش به حضور (امپراطور الکسندر دوم) - در حق او نوازشات فوق العاده فرمود ، و فی الفور شمشیر سردار اسیر را با دست خود بر کمرش بسته مورد نوازشات امپراطورانه نموده بدو فرمود :-

سر کرده که باین غیرت و حمیت و صداقت در راه دولت متبوعه خود خدمت و جانفشانی نماید ، دور از مروت و انصاف است که کمر او بی شمشیر شود ، و حال آنکه عثمان پاشا چند روز پیش از اسارت خود در يك روز بیست هزار از لشکر روسیه را هدف گلوله آتشین توپ و تفنگ ساخته مادرشان را بجزا نشانده بود ، شرف اینست که هم دشمن تمجید کند ، و هم دوست دولت خواهی او را به پسندد ، و این شرف حاصل نمیشود مگر از اجراء وظیفه راجعه بخود .

شاه شهید انارالله مضجعه در فرنگستان خطاب باهل ایرانش که بزرگ شان حاجی محمد رحیم آقای اصفهانی بود فرموده و فرمودند :-
البته لباس و آداب علی خودتان را ملاحظه نمائید ، و تمییز ندهید ، خصوصاً کلاه را که نشانه ملی و شرف شهاست هیچ وقت تغییر ندهید .

جنت مکان شاه عباس ماضی وقتی که (بیری پیک) پوز باشی را

برمم سفارت پبای تخت (اسپانیا) فرستاد، پس از مراجعت پبای تخت امر فرمود فی الفور طنائش انداختند، چند فتره گناه که از او شمرده شد عمده آن بود که سفير موصوف در فرنگستان تغيير لباس نموده لباس ايراني را در تعزیه زن پادشاه اسپانياول كنده لباس فرنگ پوشيده بود. مأمور نباید از چیزی بیندیشد و از کسی بترسد، باید آداب ملی خود را اجری دارد، و لباس دولت خود را بپوشد، در اطوار ملی چنان استوار ماند که بر ثبات و صلاحیت و سطوت دولت خود افزاید.

غرض از بیان این حکایات نصیحت است، و الا با جوانان فرنگی طاب علاقه و سروکاری نداد. امیدوارم که اگر درمیان ایشان منصفی پیدا شود و تفکر و تعقل نماید، صحت مطالب را برأی العین مشاهده کرده با دعای خیر پادم فرماید.

بر واضح است تا وقتیکه این سخنان را مزخرف پندارند، عوض دعا دشنام خواهند داد، ولی همانکه غرض گوینده را مانتفت شدند، خواه بخواه بدعای خیرم یادش خواهند نمود. خدا همه را هدایت کند، نیک و بد هرکس بخودش راجع است (الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً نخبیر و ان شرأ فشر)

اگر عمرها مردم بد سرشت * شود همدم حوریان بهشت
در آن محفل برصفا روزوشب * ز جبریل خواند فنون و ادب
بر آن اعتقادم که انجام کار * نگردد ازو جز بدی آشکار

نصیحت سودمند

از جوانان ايراني تربیت شده فرنگستان چنانچه ذکرشان سبقت یافت، باوجود اینکه تربیت و تحصیل آنها برای وطن و اهل وطن نمری نبخشیده و غیر از تکلم باغت فرانسوی و غیره در ایشان بهره و چیزی از علوم نافعه مشاهده نگشته، بلکه از اکثر قوانین نیک فرنگ هم بیروم و

بی بهره آند، بسیار دیده برخپها که در هنگام ملاقات بزرگ و کوچک (بوتزور) گفته دست محبت بسوی ایشان فراز کرده، قاعده شانهم اینست که اگر رعایت آداب نسبت آنها نشود آدم را خارج از تربیت نشمارند. اولاً - هیچکس حق ندارد با بیگانه که سمت آشنائی ندارد مباحثه صاحبیت و خصوصیت گشاید، مگر واسطه درمیان باشد که معرفی کند، یا در مسافرت راه آهن و کشتی و غیره ضرورتی پیش آید چیزی را بهانه سازد.

ثانیاً - کسی را شایسته نیست دست بسوی کسی که بحسب مأموریت و یا شیخوخیت از آن زیادتر باشد دراز کند، چه بدو باید از جانب بزرگتر تمایل و احترام در حق کوچک تر بروز نماید.

ولی سلام را کوچک باید بدهد، و این ملاحظه درباره امانت اوجب است، اگر زن پیش از آنکه او دست دراز کند دست بدهی در حق او حقارت کرده.

ثالثاً - اگر عمداً و یا سهواً در راه یکی بر خوری و بد آن شانه زنی فوراً باید معذرت خواهی.

رابعاً - بدون اذن و اجازه باشیاء کسی دست نباید زد، اگر چه پارچه کاغذ و یا روزنامه بمصرفی باشد، آن چیز هر قدر بمصرف و بیقدو هم باشد واجب بمصاحب اوست.

خامساً - در نزد زنان سیغار کشیدن جایز نیست، مگر اذن طلب شود.

سادساً - در نزد هیچ زنی لا ابالی و بیقدر نشستن جایز نیست. یعنی دوکمه باز و چاک پیراهن گشاده نباشد، و در نزد هیچ زن بوتول در آوردن و با جوراب ماندن جایز نیست.

در هر موقع و مکان خواه آشنا و خواه بیگانه خدمت و احترام

زن را از تربیت شمارند .

مثلاً در راه و یا منزل چیزی از دست زن افتاد فی الفور باید خم شده برداشته بزن داد . ولی تا کمال وقار و تمکین ، نه اینکه این خدمت را وسیله مصاحبت خواهد ، مگر اینکه از طرف زن میل بمصاحبت او شود . و اگر زن تشکر نماید در جواب اکتفا بیک کلمه « قابل تشکر نیست » باید نمود .

در هر موقع و مجلس نباید پیش از زلف دست بچیزی زد ، در عرجا و هر مجلس صدر نشستن از شئونات زن شناخته شده ، در دخول و خروج باید زن تقدم کند . اگر در مواقع عمومی پیش خدمت چیزی آرد ، لازم است اشاره شود اول بزن دهد . اگر در نزد زن بچه باشد ، نوازش و مهربانی توان کرد ، ولی پادشاه نباید نگاه کرده بچه را بوسید ، در پیش مادر جایز نیست بوسیدن طفل مگر در مقام محبت و دوستی دست او را بوسه دهد ، خمیازه کشیدن ، و دهن دره کردن ، و با انگشت پنی پاک نمودن . و با خلال بن دندان پاک کردن ، از سینه باغم بیرون آوردن ، بزمین تف کردن ، آخ نمودن ، در مجالس عمومی و خصوصی پیش زن و مرد ممنوع است .

پهچ کس « تو » نتوان گفت ، خصوصاً بزن ، و اسم زن را نتوان آورد ، مگر لقب و یا با اسم پدر فلان بن فلان ، و یا فلان بنت فلان ، اینها همه آداب عین خصوصیت است . در هنگام طعام خوردن بسیار ملاحظه لازم است ، مثل بعض کسان که چون در کشتی وجه خوراک را داده ، از این جهت هر قدر ممکن است بسیار صرف میکنند که مغیوب باشند ، اگر چه چیزی نمیگویند ولی معایب این بهوم مات راجع و باید میگردد .

بسیار دیده شده که جوانان بهر کس رسند دست دواز کرده توقع

مصافحه دارند ، و حال آنکه سوء آداب در قواعد فرنگ است ، در هر صورت بعضی خصوصیات ملی و مذهبی خود را اگر رعایت نمایند نزد عیلاء هر قوم و مذهب مقبول و پسندیده است .

حکایت

روزی در راه آهن در موقع اول نشسته بقدر ده و پست نفر از زنان محترمه و مردان محترم بودند ، از هر مقوله صحبت در میان بود ناگاه ژنالی بمن گفت :-

من شاه شما را دیدم ، آدم عالم و تربیت شده نیافتم ، حذیر گفتم :-
 از کجا ایها بیعلمی اعلیحضرت پادشاه معلوم شد ، گفت :-
 با فلان امپراطور بواسطه ترجمان صحبت میکردند ، فی الفور گفتم :-
 معلوم میشود که آن امپراطور هم آدم عالم و با تربیت نبوده ، که لسان آسیائی نخوانده ، و تربیت نشده بوده ، که با مہمان عزیز خود بلاواسطه مکالمه را مقتدر باشد ، چرا زبان او را ندانست ؟ تمام خانمها و همه اهالی واقون را بیچار خنده دست داد ، حق حق ، احسنت احسنت ، براو پراو گفتند . ژنرال موصوف را از خجالت و شرمندگی این سؤال و جواب مجال نشستن نمانده ، با کمال انفعال برخاسته و گریخت ، و از سرزنش این عتلائی منصف خلاص شد .

پس از دو ماه صورت مجلس و مکالمه حذیر را با ژنرال در روزنامه خواندم ، گویا در واقون مخبر اخباری حاضر بوده ، از حاضر جوابی و ذکاوت اهل ایران تحسین و تمجید کرده بودند .
 باری - فرض ما رعایت قواعد بود ، که نزد عیلاء و حکما و بزرگان هر مات و مذهب مستحسن است .

هر قدر که در میان ما بقواعد و امور خصرصی اهمیت نداده و رعایت نمیکند ، بخلاف اهل فرنگستان اهمیت داده و ترک آن را خلاف

ادب و مغایر انسانیت میدانند.

مثلاً ما را امرست که بزرگ بکوچک ، عالم بجاهل ، غنی به فقیر ، راه گذر به نشسته ، سواره به پیاده ، اسب سوار باولاغ سوار سلام دهد ، ما تمامی اینها را برعکس قرار داده ایم ، مراعات اعتبار ما در هر موقع و مکان در بول بی پیر سیه روزگار است و لاغیر .

سهل است که نسبت به برخی بزرگات اگر کسی احیانا تفاسل ورزیده و یا ملتفت بر ترك اقدام اینکار معکوس نیامد از برای او موجب حقارت و مایه بسی عداوت میگردد ، در این خفیات از ناصحین و واعظین و رؤسای قوم آنقدر رسوم قبیحه و مذمومه در آداب ما داخل و تحت قانون و رسوم عادی در آمده ، و آنقدر امور مدوحه ، تروك و از تحت قاعده بیرون شده که خوب را با چشم حقارت مانگریم ، و زشت را حسن می بینداریم .

ترك این عادات برای ما محال شده (العادة كالطبيعة الثانیة) مسلم است ما را بسیاری از عادات زشت طبیعت ثانوی گشته ، اگر ازین قسم ترك اولی ها شرح داده شود کتابی جداگانه باید نوشته آید ، خداوند همه ما را بصراط مستقیم هدایت و رشاد راهنمای فرماید .

غرض از نگارش این سطور این بود که با کمال تأسف ما هر قدر بقانون و قاعده ملی خود اعتنا نمیکنیم ، اهل فرنگستان همان قدر رعایت از عادات و رسوم مایه خود دارند ، و معتبر میشمارند ، و محترم میگیرند . اگر مردی صاحب يك ملیون لیرا باشد و با زن بقالی هم مجلس شود ، باز لازم است زن بالا به نشیند ، و مرد باو سلام دهد ، و پائین توازو بنشیند . مثل مشهوراست که این جوانان تربیه شده ما ، هم روزه مسلمان را میخورند ، و هم پرهیز ارمنی را ، نه مراعات پاپ دارند ، نه اعتبار پاپ میگذارند .

(از خدا خواهم توفیق ادب)

(بی ادب محروم ماند از فیض رب)

(بی ادب تنها نه خود را داشت بد)

(بلکه آتش بر همه آفاق زد)

مطلب از دست نرود ، يك نفر در جواب این پهلوانهای پنبه یعنی
وردرای خود عرض نمیکوید :-

ای آقایان وزرا ، کی علما مانع اصلاحات امور دولتی شده اند ؟ کی شما
قانون مساوات را در محکمه عدلیه باجرا گذاشتید که ایشان مانع آمدند ؟
بجلال الهی سوگند ، آنانکه عالم ربانی و قاضل صمدانی و امروزه
امر و نهی شان بر ملت ناجیه واجبست ، مانند حجج اسلامیه حاجی میرزا
حسین ، حاجی میرزا خلیل ، و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و امثال ایشان
مدظلالهم ، ابدأ ممانعت به اجرای امری که رفاه حال و اصلاح احوال عموم
مات و ازدیاد شأن و قدرت دولت باشد نه مرده و هیچگاه نخواهند نمود ،
اگر دولت اقدام نماید ، دیده خواهد شد که این بزرگواران اول مؤید
دولت خواهند بود ، کی دولت با علما اعلام این نقره را استشاره نموده و
لزوم اصلاح مملکت و ملت را بعلماء خاطر نشان کرده ، و خواهش کرد
که باید باقتضای زمان و تحمل دوران با اصولی چنین و چنان حفظ
نوامیس شریعت و حقوق ملت و قانون مساوات را اجرا داشت ، که علما
گفتند این منافی با شریعت است ؟ بلکه علمای حقه هماره فریاد زده اند که
قانون مساوات حقیقت شریعت خیرای اسلام است .

از آنجائیکه اعیان و حکام مانند حججاج بظلم و تعدی مایانند ، تا کیف
ما شاه مالیات بگیرند ، و يك نفر قاطرچی فلان خان در چارسو و بازار
ویش يك تاجر با آبرو را بگیرد و بلاسبب بسرش مشت بزند ، و کسی مانع
نشود ، بهمانه ممانعت علما را بیدان می آورند . و حال آنکه علما اگر موقع

پند پیش از سایر طبقات در اصلاح بکوشند، و بیخ ظلم و تعدی را از بین مسلمین بکنند، و در جای آن شجره شنیعه ظلم و طغیان، نهال عدل و انصاف که عبارت از قانون متدین مساوات باشد.

هیچ جای شبهه نیست، که مات از قبول قانون مساوات کردن نه بچد، و عجب تر اینکه میگویند:—

مکتب لازم نداریم. ابوی ا چه قدر کذب آشکار و قول باطل است، در این صورت ما باید یا منکر تمدن و ترقیات اروپا شویم، و از قدرت و سطوت و ثروت و صنایع عالم بجزر باشیم، و خلاف فرموده مخبر صادق را اترام نمائیم، که فرموده:—

(اطاب العلم من المهد الی اللحد * العلم عامان علم الابدان و علم الادیان)
و یا در تکثیر مکتب جاهد شویم، اگر از طالبان بیعمل و بیعرفت این سخن ترشح نماید به منتضای منافع شخصی که رفیق دزد و شریک قافله هستند، گاهی با حاکم شریک، و گاهی با رعیت سهم، مدعی و مدعی علیه را بر یکدیگر برانگیخته، دائماً در فکر افساد و طالب اغتشاش میباشند بعید نیست.

آیا ترقی اروپا را از دولت علم ایشان نمیدانید؟ و یا میگویند ژاپون این دولت و اقتدار و سطوت سلطنت را از اجداد خود بارش گرفته؟

نمیدانم بکدام يك ازین دو فقره اعتقاد باید کرد؟ اگر بارش قائل باشیم، می بینم سی سال قبل از ژاپون نه اسمی و نه رسمی دو تمام کتب تواریخ دیده می شد و کاملاً نسبتاً منسیاً نزد جمیع دنیا بود، و حال آنکه امروز در سطوت و دولت و اسم و رسم در سلاطین روی زمین درجه اولی را احراز کرده.

اگر قائل به مکاتب صنایع و ریاضی شوند، چرا خود کناره جونی

نموده از فیض پشرفت محروم هستند .

هرگز نمیتوان گفت پادشاه رؤف و مهربان ما از افعال و اعمال و نیت امرا و وزراء پخبر است ، بلکه باید گفت رأفت و مرحمت و حیاء خسروانه غالب بدیگر اوصاف ملوکانه است ، و حال آنکه در سلاطین عظام مهر و قهر توأم باید ، و معنی عدل همین است که در جای لطف ، لطف و در جای قهر ، قهر بکار آید ، سلوک برعکس آن ، خلاف عدالت است ؛ زیرا که سلطان حقیقی خداوند عالم ، هم رحمن و رحیم است ، و هم جبار و قهار ، هم بهشت آفریده ، و هم دوزخ ؛ انتظام عالم بی سیاست سلطان میسر نگشته ، و صورت نه بنده ؛ مراد از سیاست ، مهتران و گردنکشان عالم را بر بقیه اطاعت و فرمان در آوردنست ، تا از راستی نگذرند و پای از کلام خود بیرون نبرند .

محکم (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه) ، و میفرمایند : —
 (لولا السطان لاکل الناس بعضهم بعضاً) و از سخنان پادشاهانست
 (لا ملک الا بالرجال ، ولا رجال الا بالمال ، ولا مال الا بالعماره ، ولا
 همارة الا بالعدل والسیاسة) .

(خوش آن شهریاری که از روی دانش)

(تأمل کند در کتاب سیاست)

(پر تیغ او گلشن سلطنت را)

(تر و تازه دارد بآب سیاست)

در هر صورت من بنویسم عبث اوقات عزیز خود را ضایع مگردان ، از این زحمات و نگارشات جز خسران چیزی باید نمیشود ، و از تسویدات ابن اوراق پریشان معلوم نیست که خود بهره مند گردی و یا رفع پریشانی از ملت سود ، و شاید خود را بهایکه اندازی .

اگر تو دیده و شنیده که در اهل مغرب ازین گونه اوراق منتشر

کرده ، ملت و دولت و وطن و ابنای وطن از او تمتع برده و آکنساب ثروت کرده در میان ملت یادگار گذاشته و گذشته‌اند درست است ، ولی ایران غیر از اروپاست ؛ تو تقلید کرده از فرنگان ولی غافل از آنکه بهتر ازین گفت و شنود برمن و کنسایه و صراحه و بطور حکایت و تمثیل کتب ، تاریخ ، اشعار ، رباعیات نوشته و اوقات صرف کرده اند که از حد بیان خارج است . بعقیدهٔ من عوض این جمله يك جمله بنویس که اگر ترا آرزوی اصلاح مملکت ایرانست قانون مساوات قانون مساوات قانون مساوات تا آخر قانون مساوات ، هر قدر زیاد گویی مفادش همین يك جمله است و بس .

روزی در بطریبورخ در خیابان (بنواسکی) با يك از دوستان در حرکت بوده ، دیدم يك نفر جوان باند قامت تخمیناً هفده یا هیجده ساله در بالا پوش سالدات که روسها (مشنیل) گویند که ارزانترین ماسوجات روسیه از جنس طاهوت است و رنگ خاکی داشت ، با کمال ادب دو پای خود را بهم وصل کرده ایستاده دست راست را تا بناگوش باند نموده ، بيك نفر صاحب منصب که موافق مناصب عسکری ایران درجهٔ سلطانی داشت سلام داد ، و آن سلطان چنانکه قاعدهٔ است دست بالا کرده گویا جواب داده و با کمال بی‌اعتنائی گذشته با دست اشاره کرد یعنی مرخصی ، جوان بعد از ده و بیست ثانیه ایستاده براه افتاده و رفت . رفیقم از من پرسید :-

این جوان را که در بر بالا پوش سالدات دیدی شناختی ؟ گفتم :-
نه ، گفت :-

این پسر امپراطور (وکیل قنار) شاهزادهٔ (الکسندر ویچ) پسر دوم امپراطور است ، و آن سلطان پسر يك بقال (مانسمون) است اگر پسر امپراطور باو سلام نمیداد درین عبور عامه حق مؤاخذة داشت

که چرا بسلام نه ایستادی ، از رعایت نظام کار با نجا رسیده است .
 اگر تأمل و فکر نمائی تعجب نخواهی کرد ، زیرا پدر اینجوان مجسمه
 قانون است ، این احترام را بپدر خود میکند ، اینها به علامت سردوشی نگاه
 میکنند که کدام يك مقدم است ، و الا در مقام رسمی این شاهزاده است
 با همان احترامات پادشاهی و رعیتی در میانه ایشان مرعی است .

حالا این را دانستی بیا بایران بد بخت - (منیجه) که عزیز السلطان
 لقب دارد چه کاره و کیست ؟ چه کرده ؟ معلوم نیست ، این قدر می بینیم
 بیجه دوازده ساله لباس نظامی امیر تومانی می پوشد ، بهر وزیر و امیر و
 مرتب عالم و فاضل هر کس باشد بدون استثناء از رجال دولت و
 شاهزاده گان غیور سلسله جلاله قاجاریه در نزد خاص و عام صد گونه
 فحش نا مربوط میگوید ، و از کسی نمی هراسد ، این قاعده نظامی شاست .
 با این حال شا توقع دارید که چرا کارها درست نشد؟ البته میشود
 و نخواهد شد ، زیرا قانون ندارید ، بی قانونی بی ترتیبی است .

اگر چنانچه ما بگوئیم (الکسندر) دوم قانون ترتیب داد ، سهو
 نموده ایم . می بینم که هزار و سیصد سال واندی قبل حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله و سلم بجناب اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام
 دست بیعت داد و فرمود :-

ای مردم بدانید و آگاه باشید من فرزندان خود حسن و حسین را
 بیک نفر غلام بینی بریده برتری نمیدهم ، در نزد من در امور شریعت غلام
 حبشی و سید قرشی و فرزندان من يك سان و در حقوق مساوی اند .
 عمر فاروق در میدان عام به پسر خود حد زد .

پس معلوم میشود که قانون مساوات را امپراطور روس یا ناپلیون
 اعظم و غیره از شریعت غرای اسلام فرا گرفته که بداف مقامات عالیه
 رسیدند .

ولی جهة ما قانون از چنگیز یادگار مانده، تا ما اطاعت بقانون شریعت نکنیم کارها میان مختل و پریشان خواهد بود. اگرچه بعضی درین باب ایراد گرفته میگویند معاذالله خواست خدا چنین است، و یا سر نوشت ما همین، این سخن در نزد هیچ عاقل پسندیده و مقبول نیست، و عقلاً و نقلاً چنین است (من کفر فعليه کفره) (و من عمل صالحاً فلا نفسه) (ان الله سخر لکم مافی الارض جمیعاً).

پس معلوم میشود خداوند عالم که قادر مطلق است هر چیزی را باسبابی آفریده (ابا الله ان یجری الامور الا باسبابها) و بآن عظمت و قدرت بدون اسباب هیچ چیز نیسافریده و نیافریند، مگر اینکه من باب احیاز حضرت ختمی مآب میفرماید.

(ادخلوا الیبوت من ابوابها - واطلبوا الارزاق من اسبابها)

ببینم خدا امت خود را از کسالت و بطالت و تنبلی نهی فرموده، اسباب بقای دولت و دوام سلطنت و رفاه حال هر مات را بسته بوجود عدل و داد قرار داده.

بی عدل هیچ چیز دوام و ثبات ندارد، غفلت کردن از حال مملکت، بیخبر بودن از حال مات، باعث بسی مفسد است، عدل و داد که عبارت از بیداری و هشیاری و در فکر ملك و مات بودن، و اسباب مقاتله و جنگ و جهاد را برای حفظ شریعت و رعیت، و مهیا کردن کاردانا و سپردن کار و امور دولتی و مات را بدست آنها، و اقتدار وزراء عاقل و دانا و امین فرموده اند.

و از خاین احتراز کردن گفته اند با مراعات مساوات، هر آینه ملك و مات با تدابیر صائب عادلانه باقی ماند، و مملکت رونق یابد، شوکت سلطنت افزونی گیرد، ملك خضارت پذیرد، ارضانی و فراوانی رخ نماید، پلاهای مبرم و آشوبی و با و طاعت منعدم گردد، نیکی و شرف

عدالت سلطان همه ذرات از مخلوقات ساری و طاری گردد ، حتی وحوش و طیور و حیوانات بری و بحری را مانوس و آرام دارد .
عکس آن ظلم و غفات ، ریشه گیاه را در زمین بخشکاند ، بنیاد هستی هر قوم را از بیخ و بن برکنند ، سبب زوال دولت و ملت شود .
چنانچه در تواریخ و آثار پیشینیان دیده و شنیده شده ، هرگاه تراجم حال گذشتگان را بخوانیم معلوم تواند شد ، که در هر عصر و زمان بلا یای مبرم را اقوام و ملل با دست خود بسوی خود کشیده آمد ، یعنی کارهای بزرگ را بکوچکان و کارهای کوچک را ببزرگان سپرده ، که هر دو از عمل خود بی بهره گشته آمد .

الیه حالات سخاک و سلطنت یافتن فریدون را خوانده اید ، اگر باقی اختصاصات نادری مانند شجاعت و پشت کار او بود ، دولت وی هرگز زوال نیافتی و سلطنت از خاندان او هرگز سپری نشدی .

هرگاه وظیفه هر کس بقدر اقتدار و لیاقتش معین بود اکنون حدود ایران را هر کم خرد میدانست که از کجا تا کجا بودی .

بعد از آن زحمات مرحوم آقا محمد خان در جهان گشائی چه نمر بخشید ، که علاوه بر خصم بیرونی دشمن اندرونی هم تحصیل نمود ، تمام این بلا یا از نبودن قانون مساوات است ، که جان و ملک و عزت و آبروی يك ملت را برباد داده است .

(فریدون فرخ فرشته نبود * زمشك و زعنبر سرشته نبود)

(بداد ودهش یافت آن نیکویی * تو هم داد میدی فریدون تویی)

هر صنف از اصناف را اسباب و آلات برای ترقی و اجرای وظیفه خود لازم است ، چنانچه خیاط را مقراض و سوزن ، خراط را تیشه و اره ، همان قسم مالک داری و لشکر آرائی را امروزه مدرسه فنون متداوله حالیه ، و قانون مساوات و نظام عدل و انتظام لازم است ،

هرکس باین اصول رفتار کرد گوی مراد برد ، و هر که نکرد در بیابان ناکامی به مرد ، خواه مسلم خواه کافر خواه صنم پرست و خواه صمد رست ، ملك و ملت بی عدل دوام و قوام ندارد ، چنانکه امروز دول معظمه تماماً با جد و جهد پیروی ازین اصول دارند (من طالب شیء وجد وجد) (و من قرء بابا و لیل و لیل) .

بدیهی است هرکس میجوید مییابد ، و هرکس دری را با جد و جهد بکوبد البته میگشاید ، موقوف بحسن نیت آمر است که تمامی امور با در موقع شوری بذاکره گذارند . هر چیز که نفعش عام است بحری دارند ، نه منافع خصوصی شخصی ، اگر چنانکه در یک فقره مهمی جهة اصلاح عموم بنظر کسی چیزی جلوه نماید ، سایر اجزاء هیئت را با آن شخص ولو عداوت باطنی هم باشد نباید بملاحظه دشمنی قول او را رد آیند ، و جهل ورزیده سخن صلاح او را هم نپذیرند ، ورنه سریعاً جزای عمل خود را دریابند ، و بلکه با اولادشان هم سرایت کرده خسرالدنیا بالآخره شوند ، هرگز در دنیا و آخرت نیکی نه بینند ، هزارها طاقت چنین اشخاص را دیده و شنیده ایم .

(گیم از خالق نهان کردی آن امر شلیع)

(کی توان کرد ز خالق که بصیر است و سمیع)

(جنت و ناری که آت موعود تست)

(گر بدانی جمله کی مشهود تست)

(آنچه فردا از کم و بیش بود)

(پیش و کم امروز در پشت برد)

(آینه با تست دایم رو برو)

(عیب تو با تو نماید مو بمو)

(قول و فعلت نیک باید ایسے بسر)

(جمله اخلاق تو باشد سر بسر)

(راحت و رنجی که در اقبال تست)

(جمله از اقوال و از افعال تست)

(چون شود خلقت بمختلف حق یکی)

(خوش مراد خویش یا بی پیشگی)

گفتم :- فرمایش شما تماما صحیح و متین است و خالی از غرض ،

ولی با همه این مراتب نباید نا امید و مأیوس شد ، عیب کار و پس

افتادن ما در سر همین کلمه میشومه بتوجه و بمن چه است ، اصحاب غیرت

و حیثیت نباید این سخن را بزبان آرند (افضل الاعمال کلمه حق عند جائز)

کلمه حق را باید گفتن و از خدا مکافات او را خواستن .

(تو نیکنوی کن و در دجله انداز)

(که ایزد در بیابانت دهد باز)

(گرت چونوح نبی صبر هست در غم طوفان)

(بلا بگردد و کام هزار ساله بر آید)

(یا ایهاالذین آمنوا اصبر و صابروا و رابطوا و اتقواالله لعنکم تقاعحون)

من امید قوی دارم که در عهد این پادشاه آیه عدل را بخوانم و باب ترقی

و بروی مات باز بنم .

لذا این بنده بمقیده خود عمل مینمایم ، ملاحظه منافع شخصی ندارم ،

این تحریرات بی ریب از مثل بنده بیعلم مایه شهرت نام نخواهد گردید ، و

چنان منظوری هم نداشته و ندارم سخنان خالی از غرض که مبرا از

افساق و مبالغه است میگویم ، و از کسی غیر از خالق و احمه و توس

ندارم ، و اگر چنانچه از مخلوق صدمه وارد آید سبب افتخارست نه آنکسار ،

زیرا در راه اسلامیت و انسانیت و حب وطن آنچه پیش آید خوش آید

ترك مال و ترك جان و ترك سر * در ره معشوق اول منزل است

و این سخن را باواز بلند عرض میکنم :-

هر کس بنده را شناخته میداند ، و برای کسانی که نمی شناسند معرفی خود را مینمایم : نگارنده از طبقه عوام محض و محض عوام يك تن پیسواد از ابتدای وطن است ، تحصیل نکرده ، مدرسه نرفته ، دود چراغ نخورده ، گوشمال استاد ندیده ، و از سرچشمه حلاوت بخشای علم چاشنی نه چشیده ، در مباحثه بکر و خالد نبوده ، نه بزید زده ، و نه از عمرو کتک خورده ، دین و آئینم را هم از نگارشات این کتاب استنباط توانند نمود ، چه بزرگان گفته اند . (الکلام صفة المتکلم) .

پس از پرستش یزدان ، همانا بقانون دین مبین اسلام شیوه ام پرستش وطن و حب اوست ، در تولا و تبرای او ثابت قدم ، با دشمن او دشمن ، و با دوست وی دوست ، نه با کسی غرضی دارم ، و نه با احدی مرضی .
بصدق قولم خدا گواه است * چه باکم از رد خلق و تصدیق (

(عاشق یارم مرا با کفر و با ایمان چه کار)

(مفلس عورم مرا با شهنه و سلطان چه کار)

(قبله و محراب من ابروی دلداری است و بس)

(ایندل شوریده را با آن چه و با این چه کار)

(در هر صورت هر آنچه هستم هستم)

(من دانم و دوست آنچه هستم هستم)

استدعا از قارئین محترم آنکه به نگارنده و بی ربطی تحریرات این بنده

تنگریسته ، صورت بین نپاشند ، بصدق سخن نظر کرده ، بمعنی پی برند

کلیه (انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال) از دست ندهند .

(شرف قائل و خساست او * نکند در کلام هیچ اثر)

(تو سخن را آنگر که حالش چیست * بر گذارنده سخن منگر)

اگر در سخن مبالغہ یا کذب یا بند، مستحق طعن و لعن شمرند و
اگر چنانچه صدق و سادگی اورا اقرار فرمایند، آنچه انصاف هموطنانست
در حقم همان را امیدوارم .

(مگر ساجیدی روزی برحت)

(کند در حق این مسکین دلتی)

**

*

❦ بازگو از نجد و از یاران نجد ❦

در خانمه جلد اول این سیاحتنامه بنا بقول يك از دانشمندان وطن مقاله بعنوان (بولتیک ایران چیست؟ کشتی دولت بکجا میرود؟ و خیالات دو همسایه که عبارت از یونگ صحرا و نهنک دریا باشند چه چیز است؟ و اصل و لب بولتیک ایران در چه نقطه است) به تفصیل نگارش یافته .

اکنون لازم آمد که جهت توضیح مفصل تغییر خیالات ایشان را که درین اواخر زمان صورت یافته شمه در خانمه این جلد شرح داده شود . چنانکه ذکر شد ، معشوقه هندوستان بین این دو دولت صاحب اقتدار چه بلاها بر جهانیان عموماً و ایران و ایرانیان خصوصاً آورده ، ایهمه قتل و غارت ، و جنگ و آشوب و فتنه که در این دوره حادث گشته از جمله هندوستان و یا پامم دفاع از آن بوده است .

چنانکه سابقاً انگلیسان بمصر آمده ، و ناپلیون ایشان را بیرون کرد ، و اکنون مجدد تسلط یافته اند برای گشادن دروازه هندوستان بوده و یا سد آن ، محاربه سواستاپول ، و جنگ قفقازیه ، و چند بار خساره بدولت عثمانی هیچ سبب دیگر نداشت مگر جمله و یا دفاع هندوستان .

بموجب وصیت پتر کبیر که روسها نموده ، بهروجه منالوجوه باشد حتماً هندوستان را مسخر باید نمود ، و این خیالی است که هرگز از سر روسها بدر نخواهد رفت ، ولو عالم زیر و بالا شود .

از طرف دیگر مات انگلیس بر فرد فرد خود فرض عین داشته که از هیچگونه جانفشان در طریق ابقای هند که شرف و سبادت انگلیسان

را در علم باعث شده مضایقه نمایند و در حفظ هندوستان بکوشند و همواره نقشه بطرکیر را در یورش بجانب هند معلوم نموده در ابطال آن بکوشند و سامان و طریق عبور و مرور او را همواره متذکر بوده باشند. این مسئله را هرکس خوانده و یا شایده موضوع آن را نیکو میداند.

البته درین اواخر الکسندر امپراطور روس نقشه بطرکیر را در حال خود گذاشته، نقشه و طرح جدیدی کشیده که از بیراهه یورش بپند برده اگرچه این راه غیر معمولی و صعب‌المرور و متوقف بمخارج گزاف بود، لکن در تحمل این زحمت و مصارف امپراطور را دو منفعت ماحوظ و منظور آمد: یکی این ممالک وسیع و صحرائی بی پایان (سیبریا) آباد و محل سکنی گردد و دیگری از این راه بی به مقصود برد، و این نقشه را کشیده امر بساختن راه آهن (سیبریا) نمود. چون در این اقدام ثروت بسیار بزرگی لازم بود با فرانسه عقد اتفاق بست، و وجوه کلیه از فرانسه استقراض نمود و صرف ساختن راه آهن سیبریا کرد، راه آهن که به نصف رسید، انگلیس‌ها که بدو کمک میکردند تدارک این مبلغ گزاف بروسها میسر شود و از عهده چنین کار بزرگ برآیند. بخود آمده، وقتی معلوم کردند که آنچه را بحال پنداشته بودند قریب با تمام و انجام است، و اینها غفلت داشته اند، لذا فوراً در صدد تمهید برآمده که در اروپا جنگ بزرگی با روسها بجنگ عمومی برپا نمایند و ضمناً روس را از این تشبث باز داشته و اقدامات او را تا تمام گذارند.

اولین اسباب اختلال آرامه را قرار دادند، و آن سبک مغزان را بدولت متبوعه خود که عثمانی باشد شورانیدند، روسها مطلب را دریافته اعتدا نمودند، چندین هزار نفوس آرامه مفتاً قربان تمهید پاتیکانه انگلیس گردید.

ازین اقدام چون مقصود حاصل شده کار از پیش ترفوت، یونان

را تحريك کرده ، جنگ ترك و گريك را برپا کردند . باز روسها مانفت نکته شده اعتنا نکرده در راه خویشاوندی یونان را نصیحت کردند ، و بتدابیر صائبه قطع محاربه را نمودند .

باز مرام انگلیس حاصل نگردیده مسئلهٔ گرید را پیش کشید ، از آنها انگلیسها به آرزو موقت نگشتند ، اگرچه در مسئلهٔ گرید بیک درجهٔ موفقیت برای آنها حاصل شد ، چه انگلیس از دیر بار از جزیرهٔ گرید دل نگراش بود ، که مبادا بدست روسها اوفتد ، چنانچه چند سال پیش انتشار یافت که دولت عثمانی گرید را بواسطهٔ شاکر پاشا سفیر بطرزبورغ روسها در مقابل صد مایون منات و یا یک ولایت قفقازیه مبادله کرده و یا میکند ، پس از تحقیق انگلیسها قدم سعی پیش نهاده ، با هر وسیله و تدبیر بود معامله را بهم زدند ، چون روسها را در بحر سفید پناهگاهی برای آرامش کشتی و انبار زغال لازم بود ، که دسترس بدریای هند و بحر اسفر ژاپون باشد ، در هنگام ضرورت بحر یا طبق به مقصد او دور بود ، این شد که گرید را از خریطهٔ عثمانی موضوع کرده خواست بادارهٔ خود شامل نماید .

پس از مایوسی از تدابیر خود که دولت انگلیس را حاصل آمد ، چارهٔ برای او نیامد ، مگر اینکه دست توسل بدامان (مینگادو) امپراطور ژاپون فراز کرده خواهش اتفاق نمود ، و عهد نامه بست که دفع روسها را از راه مانچوری و (تبت) بسمت هندوستان بدستیاری او بنماید ، اگر چنانچه دولت ژاپون را سد متین هندوستان قرار دهد ، در این صورت روسها باز خواهند گردید ، به نقشهٔ پترکبیر در حملهٔ بر هندوستان .

مقصد اصلی اینست که رجال دولت ایران را لازم گردیده که از امروز این نکتهٔ اهم را از مدنظر دور نفرمایند ، البته هستند کسانی که در حل این مسئله صاحب فکر سلیم اند ، اما گمان نمیرود شخص رئیس اول

زجال دولت خود را محتاج بقول و فکر دیگران داند و از کسی سخن صدق و راهبائی بشنود، که تفع شخصی او در آن نباشد ولو دولت او را بسیار مفید گردد.

(من چه گویم در همه ده زنده کو * سوی آب زندگی پوینده کو)

ما میخواهیم فقط شرح دهیم ~~صک~~ مسئله هند خاتم یعنی معشوقیت هندوستان و رقابت این دو عاشق بیقرار چه بلاها بر جهانیان می آورد. با اینکه در ایران يك فرسخ راه نیست، يك باب دارالعلم نیست، تجارت خانه صحیح از روی فن نیست، يك فابريك نیست، قانون نیست، هیچ نیست، نیست، نیست.

معدالك باید دید شوری که مسئله هندوستان بجهات انداخته و می اندازد تا حال ایران چه کرده است؟

آمدن سر جان ملکم ایران جبهه هند بود، که با سجنسان شیرین و مواعید دروغین کار ایران را صد سال عقب انداخت، جمله محمره و رفتن هرات، و داع گفتن بلوچستان، مسقط، تمام برعمان و سیستان هم در سر مسئله هندوستان بوده و هست.

حالا غرض از تفصیل تا يك درجه معلوم گردید که در آخر باز طرح اول یعنی نقشه نظر که از خاک پاك ماست روسها در نظر خواهند گرفت. مقصود اینست که از روی پائیک برای آینده ما این مسئله خیلی لارم به تشریح و بحث است، افسوس کسی درین فکر نیست و اگر احیانا در دل بعضی هم خطور کند و بموقع بحث و مذاکره گذارند، در فکر چاره نمیباشند، و ابدأ تفکر در این معنی نمیکنند، که علاج واقعه را پیش از وقوع کرده باشند اگرچه این فقره در زبان بزرگ و کوچک جاری است، ولی هیچکس از ما علاج واقعه را پیش از وقوع نکرده، و پس از وقوع هم کار از کار گذشته، و علاجش متعسر بآنکه محال خواهد بود.

بدیهی است علاج این نوع امور مهمهٔ عسیر در يك دولت بخیال و افکار يك نفر دو نفر صورت انجام نپذیرد ، در امور عمدهٔ دولتی و سیاسی مجلس شورای بزرگ با قانون درست صحیح باید ، که فعلاً او را نداریم ، و اگر مجلس قرار دهند همین ها که دم از تمدن میزنند و از مدنیّت سخن میگویند ؛ یعنی همین حربیان دوست نما مانع شوند ، چنانکه يك از موثقین می نویسد :-

بیچاره میرزا تقی خان امیر نظام را دائماً محرم راز و هوا خواہ بودم ، خصوصاً روزهای اضطرار و پریشانی ، دستخط های هاپونی را که غالباً اعتبار انگیز بود بمن نشان میداد ، و زیارت میکردم ، و میگفتم اگر صدیک اینها صدق باشد جای هیچ اندیشه نیست که شا دارید. گفت :-
راست میگوئی ولی حرف اینجاست که ذات اقدس هاپون شاهنشاهی جز يك تن که پیش نیست ، هر قدر لطف و مرحمت دربارهٔ جاگزش فرماید در مقابل این همه رخته گران و دود مندان و حسودان باز سپر خواهند انداخت ، لابد بجهت آسودگی ذات اقدس خود مرا قربان خواهند فرمود ، گفتم :-

چرا علاج مخربین را پیش از وقت نکردی ، گفت :-
بچالم ندادند که ملت را مستعد قبول بعضی اصلاحات بنام و الا من ارادهٔ قائم نمودن (کانسیتیوشن) داشتم ، مانع بزرگ روسها بودند ، انگلیسها (آت زمان) کمال همراهی را ظاهر داشته در باطن وعده میدادند ، و چنان می نمودند که منتظر موقع آمد ، این محامنت خارجی برای تاریکی خاك يك وطن مأموید موانع داخلی شده آنچه نباید بشود شد ، نتیجهٔ تدابیر این دو رقیب آن گردید که چند نوکر شجاع بهادر دولت گفتند اگر مجلس شوری تشکیل یابد با خنجر شکم خود را پاره میکنیم ، امیریکه پادشاه و ولی نعمت ما و استقلال او کسر وارد بیآورد او را غیبت

ما قبول نمیکند که بگذاریم اجرا شود ، این گونه دشمنی صریح را محض
فرض در نظر ولینعمت خود دوستی بخرج دادند .

پس ازین تفصیلات و تمثیلات مع التأسف تصدیق میکنیم سحنات
یگانه گوهر دانش پرنس ماکم خان را که هیچ دولت مثل دولت ایران در
خطر نیست ، و با وصف این اولیای دولت بنوعی آسوده نشسته و در
امور دیوان چنان به تفتن مشغول جمع آوری اسباب و تجملات عمارت و
پارك هستند که هرکس از خارج حالت آنها را ملاحظه کند ، خیال خواهد
کرد که ایشان در تدارك مهمانان معزز و محترم هستند که بعروسی شان
دعوت کرده اند .

مورخین ایران يك وقت تأسف و گریه خواهند کرد که وزاری
این ملك در میان چنین خطرات بزرگ در حالت نزع چرا ملت ایران را
تنظیم و به ترکیب دولت شروع نکردند ، و تکمیل وزارت را موقوف بقید
ایام بار باری و مزخرفات میدانستند .

هزار حیف - و صد هزار افسوس هر قدر بگویم نخواهم توانست
که اولیای خود رأی دولت را بر عظمت خطرات ایران منتفت سازم ، گریم
در این حالت بی نظمی و بی قانونی خطرات خارجه چند زمان هم مهلت
بایشان دهد .

ولی از بلیه داخله هیچ وزیر ایمن نباید باشد ، که او را ببدترین
عقوبت دست جلاد می سپارند ، و یا با رذالت و زشتی تمام ، عزول مینمایند .
چنانکه اتابك اعظم میرزا تقی خان امیر نظام غسل توبه در حمام
کاشان کرد که دیگر در دولت و مملکت بیقانون و نظام وزارت و صدارت
نکند ، و کذا در یاد آوری حال حاجی میرزا آقاسی کسی نیست که بحر
خزر را یاد آورد و باو لعنت نکند ، و داغ هرات که بسینه کشید برای
یادگاری نام میرزا آقا خان نوری تا قیامت کافی است ، همه اینها از عدم

مجلس شوری و پارلمنت است که فلان وزیر نطق میفرماید ، که اگر مجلس تشکیل شود شکم اعضای شوری را پاره کند .

پس از این بیانات میگویم زهی خیال باطل ، و افکار جاهل ، دیگر نتوان شرح و بسط در خیر و شر این گونه خیالات دور از عقل و انصاف داد ، و این را با کمال عجز و انکسار عرض نموده سخن را خاتمه میدهد :-

چاکران صادق پادشاه باید درین دور زمان آزادی را پیش نهاد خاطر خود ساخته ، و فرصت را غنیمت دانسته ابدان فوت وقت به باطل نکنند ، و همه تن در فکر بهبودی و مداوای وطن پیما و مریض خود بوده ، در علاجش بکوشند ، و جنبش فرزانه مردانه نمایند ، تا بدستگیری سعی و غیرت وزرای وطن دوست و پادشاه پرست این مرض مزمن وطن و ملت شفا پذیرد ، و بالله التوفیق و علیه التکلان گفته آنچه لازمه سعی و غیرت است بعمل آرند . و حق بگویند و حق بشنوند که عاقبت کلام حق اثر خود را می بخشد

(اکتوت که بدست اختیار است)

(هنگام تمیز و فکر کار است)

(با شاهد علم و حلم بنشین)

(دامت ز شتاب جهل بر چین)

(ای صاحب عقل چشم عبرت بگشا)

(ایصاحب هوش قدر این نسخه بدان)

(ای آنکه ترا دیده عبرت بین است)

(بر حال دل گم شدگان نوحه بخوان)

خبرنامه يك از ادبا كه درخور اين مقال بود

(درين مقام مناسب ديده نقل از)

(جبل المتين نمود)

- * تاير آمدی سعديا در سخن
- * چو نینت بدستت فتی بکن
- * بگو آنچه دانی که حق گفته به
- * سخن همچو دراست و در سفته به
- * زبان را به بند و بحکمت بشوی
- * طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی
- * اگر دشمنان معارف کین
- * چه دزدان کنند از یسار و عین
- * چه پوی ره واسق مالیتین
- * نبرد تارت ز جسدی الیتین
- * شنیدم که فرماندهی دادگر
- * قبا داشتی هر دو رو آستر
- * یکی گفتش ای خسرو نیک روز
- * ز دیبای چینی قبان بدوز
- * بگفت ایقدر ستر آسایش است
- * وزین بگذری زیب و آرایش است
- * نه از بهر آن می ستانم خراج
- * که زینت دهم بر خود این تخت و تاج
- * اگر چون زنان حله بر تن کنم
- * بمردی چسان دفع دشمن کنم
- * مرا گرچه صدگونه آزو هواست
- * و لیکن خواه نه تنها مراست
- * خزانه هلا سهم لشکر بود
- * نه از بهر آذین و زیور بود
- * سپاهی که خوشدل نباشد زشاه
- * ندارد حدود ولایت نگاه
- * چه دشمن خر روستای برد
- * ملک باج ده يك چرا می برد
- * مخالف خرش برد و سلطان خراج
- * چه اقبال ماند از آن تخت و تاج
- * سروت نباشد بر افتاده زور
- * برد مرغکی دانه از پیش مور
- * رعایت درخت است اگر پروری
- * بکام دل ایدون نمر بر خوری

به پیر همیشه بیخ و بن بر مکت * که بالله زنی تبشه بر خویشتن
 کسان بر خوردند از جوانی و بخت * که بر زیر دستان نگیرند سخت
 شنیدی ز فرمائ ده دادگر * تو بندیه که باید بوشن بزر
 بیات کرد معنی باج و خراج * تکالیف هر صاحب تحت و ناج
 که باج از پی ساز لشکر بود * که لشکر نگهبان کشور بود
 (کنون اندکی بشنو از حال ما)

(ز زشتی اقوال و افعال ما)

ز بعد انابك امیر کبیر * که حقش بقبی شود دستگیر
 بدی دخل ایران ز خرجش زیاد * بیاور ر تاریخ حاش بیاد
 چه شاه شهید از گزند عدو * شدی سوی جنت بچهر نکو
 به بجاه سال آنچه شد جمع مال * سه پنجش ربودند رندان حال
 ندانم بجا رفت آن گنج ها * که شد جمع با آن همه رنج ها
 همان به که گویم خزانه بود * وگر بود دزدش چسان در ربود
 نگشتند قانع بدین کار باز * وسایس روان شد بدر بار باز
 هوایه بتان فرزگی نژاد * دگر بار شان در بسر اوفتاد
 بوضعیکه خو کرده ما را مزاج * بجز کامیابی نباشد علاج
 بفکر آمدندی چه چاره کنند * چسان خرج ره را اداره کنند
 (ولی قصد شان بود امر دگر)

(که در محو دولت کنندی هنر)

وزیری که در محو دولت بسی * تب ها کشد در وه ناکسی
 که دشمن بدین و بائین ماست * بظاهر محب شاهین ماست
 پیاراست مجلس زخاصان خویش * سخن راند با جمله یاران خویش
 بی مصلحت مجلس آراستند * نشسته و گفتمند و برخاستند
 شد این رأی باید بشه عرض کرد * ز همسایگان بیای فرخ کرد

وگر رهن خواهند بخشیم زود * عوض دخل گرك باصل و بسود
 شه روس با شاه ایران زمین * دم از دوستی میزند بالیقین
 ازو آنچه خواهیم سازد عطا * میکند حق دیرینه ما ادا
 یکی گفت ملت نگردد خوش * دگر گفت کوخلاق را چشم و گوش
 یکی گفت این راه صعب است و بیج * دگر گفت عاشق نترسد ز هیچ
 (خلاصه بعنوان سیر فرنگ)

(بشد مات و ملك در زبوننگ)

بجستند دیرینه دلال را * کشیدند در دام جلال را
 رضا شد خدا خاک برداشش * به بیع وطن تف بر آفت پینشش
 دنی زاده آمد سفیر عجم * سیه خاک شد بر سر بر عجم
 ز بداصل هرگز مدارید امبد * بشه پیش ازین خدمت آرد بدید
 بدادند در بیع قطعی روس * همه ملك ایران و جمله نفوس
 چه این شرط منحوس گشتی قبول * وز آن پس سخن آمدی روی پول
 فرون گشت رشوت زمقدار فرض * که بد حق خدمت بروسیه فرض
 بابرایان آنچه می خواستند * نمودند و ماتم بسیار استند
 خدا بشکند دست شانرا که چون * نمودند ما را اسیر زبون
 خدایت بر اندازد از اقتدار * هر آنکو سبب شد بدین ننگ و عار
 هر حال با ننگ و با عار چند * نمودند ما را بزنجیر و بند
 گرفتند چون مشت پولی به ننگ * به یغای او جایی کردند ننگ
 دو نلش بتاراج آن رهنانان * شدوگشت تقسیم اندر میان
 (باسم سفر رفت ثاث دگر)

(برقتند چوانکه خاکم بر)

رسیدند آنجا که مطلوب بود * بر از دربابان محبوب بود
 ز دست همه دل ربودند و بس * چه دل شد شدی دین و دینار پس

نمودند اشراف آن قدر تنگ * که ارذال افرنج گشتند تنگ
 وطن را فرو ریختند آبروی * گذشتند یکسر ز نام نکوی
 فکندند ما را بچنگ بانگ * عمر زین سیاحت نشد غیر تنگ
 همه کار شان راحت جان و تن * نیاورد ~~کس~~ یاد حال وطن
 ز نوب و تنگ و ز نظم و نظام * نه ز آذوقه فی از مهیات نام
 بوضع مکاتب یکی از رجال * نکردی توجه نبردی به سوال
 از آن مفت خواران بی آبرو * نکرد از تجارت یکی گفتگو
 همه کار شان بود لاهو و لمب * شب و روز اندر نشاط و طرب
 (خبر بیشتر زین تو خواهی اگر)

(باخبار (فیکارو) فرما نظر)

الا ای شهنشاء فرخ نژاد * پیاور ز تاریخ پیشین پیاد
 چه قرض آوری ملک آباد ساز * حدودش زنگ دار و لشکر نواز
 نبرد کسی شه چرا قرض کرد * چه داند زمان قرض را فرض کرد
 نماند کس از این که مدیون شدیم * و یا در هر سود مضون شدیم
 ولی خرج او را همه بنگرند * بهرج و بهرجش زبان بفرند
 (اگر قرض در خرج بجا شود)

(فغان از نری تا ثریا شود)

ز مات ستان و بیات بده * نه در جیب بیگانگانش پنه
 رعیت هر زکته آگاه هست * بهر خرج و هر دخل هم راه هست
 اگر قرض مایار مایان بود * ادایش بدانش بس آسان بود
 کجا بر ملک قرض کردن رواست * نداند اگر دخل او از کجاست
 شریکند شاه و رعیت بهم * بنفع و ضرر یکسر از پیش و کم
 و اینعت ابرائ خدا داد گر * او ملک بیگانگان ~~یک~~ نظر
 فرما و باب عدالت گشا * رعیت نواز و ترحم نما

از اول چراغ معارف فروز * تن جهل رایایے تا سر بسوز
 عنان را رهاکن ز فکر و قلم * تمدت اذین در جهان شد علم
 رعیت به مهر و عدالت نواز * مساوات وا در جهان پشه ساز
 همه کار دولت بقانون سوار * ز قانون بود مملکت یابدار
 بقانون اگر تو بگیری خراج * همه کار دولت بگیرد رواج
 بقانون اگر آب یاری شود * بسنگ اندرون کشت کاری شود
 دو صد دانه روید ز هر سنبلی * زشوره زمین سر بر آرد گلی
 بدل ار شوی همچو نوشیروان * ز شوکت اگر بگذری از کیان
 چه قانون نداری نداری تو هیچ * ببازی ابر اهل معنی هیچ
 (بقانون بگردون بسایند سر)

(شمایکه دارد تاج و کمر)

شهاگر ترا خواهش شوکت است * بدل میل آسایش مات است
 رعایای خود را تو فرزند خوان * حقوق رعیت مساوی بدات
 چنین گردی از نیک بختی تراست * تو جسمی رعیت ترا دست و پا است
 تن و عضو چون هر دوشه استوار * نه بهراسد از خصم در گیر و دار
 از این سان که ما را بود پیش کار * بدشمن شود ملک و مات دچار
 کنوت در زمانه ز نوع بشر * نمانده کس از ما سیه روز تر
 نظر کن ابر حال همسایگان * همه خوش دل و خرم و شادمان
 (نشینند با هم فقیر و امیر)

(رعیت نوازند شاه و وزیر)

تو نیز ای ملک خلقی را شاد دار * ز بند عم از عدل آزاد دار
 سر خود پهلبن غمات منه * زعام عدالت تو از کف مده
 فرومایگان را ز خود دور کن * بنور خرد دیده بر نور کن
 که این دیوزادان کج اعتقاد * یکی راست رو نیست فریاد و داد

دهی چون ببرد هزمنند کار * رحمت بجمکم تو گیرد قرار
چه خوش گفت فردوسی پاک بن * که رحمت بجانش ز جانب آفرین
(ز بدکیش چشم بهی داشتن)
(بود خاک در دیده آباشتن)

شها هر حق آخر اوصاف ده * بدین کج روان یک ره صاف ده
ز کردار این فرقه بر بری * ندانم ز دولت چسب بر بری
چه گویم که ناگفتم بهتر است * که بس گوشها در پس این درامت
همه کار گردد نگیستی تباہ * از آن روز باید کشید آه آه
رسد ساعتی بعد غفلت ترا * که نهد یکی لمحہ مهلت ترا
چه اینجا رسیدم رسیدم زدر * مهین دوستی طاری یا خسر
بگفت از نصیحت که ای دردمند * چرا می نویسی تو دستور و بند
تو خود را بگفتار ضایع ممکن * برستی وطن گر چه ضایع ممکن
ز حب وطن میزنی گر تو دم * که کینر به تبعیدت آید رقم
نوشتند و گفتند بس چون تو بند * نیامد یکی زین همه بود بند
گهی حبس و گه طردگشت از وطن * مکافات دیدی هزاران بد تن
برو صبر کن تا حوائث دادگر * دهد کار را بلکه رنگ دگر
کز آن رنگ حق آشکارا شود * هر آن کو گشته کار رسوا شود
سخن را درین نکته دادم ختام * تو گر کار بندی شوی نیک نام
اسباب فرصت جوان ، مسئلهٔ حجت و پناه خواهان ، در علمیه
امین السطان ، و شمردن سیئات اعمال و سوء افعال او را در مأموریت
می و یک سالهٔ صدارت در اوراق منشیرهٔ طهران ، و یگان یگان النجفا
کردن بمراحم ملوکانهٔ پادشاه رؤف مهربان ، پریشان شدن حال درباریان و
سوء خاتمهٔ کار ایشان .

(تا پریشان نشود کار سلطان نرسد)